

خرید کتاب های کنکور

با تخفیف ویژه

و

ارسال رایگان

Medabook.com

+



مدابوک



یک جله تماس تلفنی رایگان

با مشاوران رتبه برتر

برای انتخاب بهترین منابع

دبیرستان و کنکور

۰۲۱ ۲۸۴۲۵۲۱۰





# فهرست



**فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی**

۷۷ درس دهم: دریا دلان صف شکن

۷۸ کارگاه متن پژوهی

۸۰ گنج حکمت: یک گام، فراتر

۸۲ سؤال‌های امتحانی

۸۲ درس یازدهم: خاک آزادگان

۸۵ کارگاه متن پژوهی

۸۶ روان‌خوانی: شیرزنان ایران

۸۷ سؤال‌های امتحانی

۹۱



**فصل ۶: ادبیات حماسی**

۹۵ درس دوازدهم: رستم و اشکبوس

۹۶ کارگاه متن پژوهی

۱۰۰ گنج حکمت: عامل و رعیت

۱۰۱ سؤال‌های امتحانی

۱۰۲ درس سیزدهم: گردآفرید

۱۰۵ کارگاه متن پژوهی

۱۱۰ شعرخوانی: دلیران و مردان ایران زمین

۱۱۱ سؤال‌های امتحانی

۱۱۲



**فصل ۷: ادبیات داستانی**

۱۱۶ درس چهاردهم: طوطی و بقال

۱۱۷ کارگاه متن پژوهی

۱۱۹ گنج حکمت: ای رفیق!

۱۲۱ سؤال‌های امتحانی

۱۲۲ درس شانزدهم: خسرو

۱۲۵ کارگاه متن پژوهی

۱۲۹ روان‌خوانی: طزاران

۱۳۱ سؤال‌های امتحانی

۱۳۳



**فصل ۸: ادبیات جهان**

۱۳۷ درس هفدهم: سپیده دم

۱۳۸ کارگاه متن پژوهی

۱۴۰ گنج حکمت: مزار شاعر

۱۴۲ سؤال‌های امتحانی

۱۴۳ درس هجدهم: عظمت نگاه

۱۴۵ کارگاه متن پژوهی

۱۴۷ روان‌خوانی: سه پرسش

۱۴۹

**نمایش: الهی**

۱۵۱ سؤال‌های امتحانی

۱۵۲

**خلاصه دروس**

۱۵۵

**نمونه آزمون پایان سال**

۱۷۱

**ستایش: به نام کردگار**

۷

**فصل ۱: ادبیات تعلیمی**

۸

۹ درس یکم: چشمه

۱۰ کارگاه متن پژوهی

۱۳ گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها

۱۳ سؤال‌های امتحانی

۱۶ درس دوم: از آموختن، ننگ مدار

۱۷ کارگاه متن پژوهی

۱۸ روان‌خوانی: دیوار

۲۳ سؤال‌های امتحانی



**فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی**

۲۶

۲۷ درس سوم: سفر به بصره

۲۹ کارگاه متن پژوهی

۳۰ گنج حکمت: شبی در کاروان

۳۱ سؤال‌های امتحانی

۳۴ درس پنجم: کلاس نقاشی

۳۶ کارگاه متن پژوهی

۳۷ روان‌خوانی: پیرمرد چشم ما بود

۳۹ سؤال‌های امتحانی



**فصل ۳: ادبیات غنایی**

۴۲

۴۳ درس ششم: مهر و وفا

۴۴ کارگاه متن پژوهی

۴۶ گنج حکمت: حقه راز

۴۶ سؤال‌های امتحانی

۴۹ درس هفتم: جمال و کمال

۵۰ کارگاه متن پژوهی

۵۲ شعرخوانی: بوی گل و ریحان‌ها

۵۳ سؤال‌های امتحانی



**فصل ۴: ادبیات پایداری**

۵۶

۵۷ درس هشتم: پاسداری از حقیقت

۵۸ کارگاه متن پژوهی

۶۰ گنج حکمت: دیوار عدل

۶۰ سؤال‌های امتحانی

۶۳ درس نهم: بیداد ظالمان

۶۴ کارگاه متن پژوهی

۶۶ شعرخوانی: همای رحمت

۶۷ سؤال‌های امتحانی



**نمونه آزمون نیم سال اول**

۷۱

اسب از پهلو آید...  
 صد هزاران این چنین اشتباه بین فرقتان  
 هفتاد ساله راه بین چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید  
 به دل راحت بنشین به پیش گرا  
 نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم تا آن جا که ممکن است بار بشرد  
 صد هزاران این چنین اشتباه بین فرقتان هفتاد گلابست گویی به جویش روان  
 تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم  
 بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها  
 چون بدوم سبزه در آغوش من بوسه زند بر و بر دوش من  
 بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش  
 گرانمایه جفت

در تو هر دو جهان  
 به دل راحت بنشین به پیش گرا  
 نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم تا آن جا که ممکن است بار بشرد  
 صد هزاران این چنین اشتباه بین فرقتان هفتاد گلابست گویی به جویش روان  
 تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم  
 بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها  
 چون بدوم سبزه در آغوش من بوسه زند بر و بر دوش من  
 بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش  
 گرانمایه جفت

## ستایش: به نام کردگار



این شعر از کتاب «الهی‌نامه» سروده «عطار نیشابوری» و در قالب «مثنوی» است.

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

کردگار: آفریننده  
افلاک: جمع فلک: آسمان، چرخ  
پیدا کرد: آفرید

**معنی:** به نام آفریننده هفت آسمان، [کسی] که انسان را از مثنوی خاک آفرید.

تلمیح به داستان آفرینش انسان / جمع آمدن «افلاک» در عبارت «هفت افلاک» از ویژگی‌های زبانی متون گذشته است، امروزه ما «هفت فلک» می‌گوییم.

الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

فضل: بخشش، کرم، نیکویی، دانش  
نظر: نگاه، توجه  
کار: (این‌جا) وضعیت، حال

**معنی:** خداوندا، بخشش خود را با ما همراه کن و از روی رحمت و لطف نگاهی به حال ما بینداز.

«چیزی را یار کسی کردن»: کنایه از همراه کردن آن چیز با آن شخص / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

رزاق: روزی‌دهنده  
خلاق: آفریننده

**معنی:** تو روزی‌دهنده به هر پیدا و پنهانی و تو آفریننده هر دانا و نادان هستی.

«پیدا و پنهان» و «دانا و نادان»: تضاد / «پیدا و پنهان»: مجاز از «کل هستی» / «دانا و نادان»: مجاز از همه انسان‌ها

زهی گویا ز تو، کام و زبانه تویی هم آشکارا، هم نهانم

زهی: آفرین  
کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان

**معنی:** چه خوش است که آرزوی قلبی و آنچه بر زبان می‌رانم، درباره تو باشد زیرا تو تمام وجودم هستی.

«زهی» شبه‌جمله است. / «زبان»: مجاز از «گفته‌ها و سخنان» / «آشکارا، نهان»: تضاد / واج‌آرایی: تکرار صامت «م»

چو در وقت بهار آیی پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رخسار

پدیدار: آشکارا، نمایان  
حقیقت: اصل و ذات هر چیز، این‌جا منظور خداوند است.  
رخسار: چهره، روی

**معنی:** وقتی که در فصل بهار نمایان می‌شوی، از چهره حق [که خودت هستی] نقاب را کنار می‌زنی.

«آمدن» در گذشته به معنی «شدن» به کار می‌رفته است، عبارت «پدیدار آیی» یعنی «پدیدار شوی» / شکل مرتب‌شده مصراع دوم به این شکل است: «ز رخسار حقیقت پرده برداری» / «پرده برداشتن»: کنایه از آشکارکردن / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

فروغ رویت اندازی سوی خاک عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

فروغ: روشنی، پرتو  
عجایب: جمع عجیب: چیزهای شگفت‌آور

**معنی:** روشنی رویت را بر روی خاک می‌اندازی و تصویرهای شگفت‌آوری از خاک ایجاد می‌کنی.

«عجایب نقش‌ها» در واقع «نقش‌های عجایب» است. جمع آمدن صفت (عجایب) یکی از ویژگی‌های نوشته‌های گذشته است؛ امروز می‌گوییم «نقش‌های عجیب» / «خاک»: مجاز از طبیعت و جهان / «ت» در «رویت»: مضاف‌الیه / در این بیت «اندازی و سازی» قافیه و «سوی خاک» ردیف است.

گل از شوق تو خندان در بهار است گل از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

جان: روح، آنچه به جسم حیات می‌بخشد.  
جان‌جان: آنچه به روح حیات می‌بخشد، اصل زندگی

**معنی:** گل به دلیل اشتیاقی که به تو دارد شکفته می‌شود [و می‌خندد] و به همین علت است که رنگ‌های بی‌شماری دارد.

«خندیدن گل»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) و کنایه از شکفته‌شدن آن / منظور از «ش» در «آتش» گل است.

هر آن وصفی که گویم بیش از آنی یقین دانم که بی‌شک جان جانی

**معنی:** هر گونه که بخواهم تو را توصیف کنم باز هم تو بیشتر از بیان من هستی و مطمئن هستم که بدون تردید تو اصل حیات و زندگی هستی.

«جان جان»: کنایه از خداوند / «جان» و «آن»: جناس

نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

**معنی:** خداوندا من چیزی نمی‌دانم و این تو هستی که می‌دانی و آگاهی که خواسته‌ات چیست.

«نمی‌دانم» و «تو دانی»: تکرار / واج‌آرایی: تکرار صامت «د» و «ن» / «نمی‌دانم» و «دانی»: تضاد



مهم



# ادبیات تعلیمی

## گونه شناسی

در این فصل متن‌هایی را می‌خوانیم که در آنها شاعر یا نویسنده خواسته است موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله‌ای اجتماعی و پندآموز را به شیوه‌ی اندرز بازگو کند؛ برای این کار از داستان یا حکایت در قالب شعر و نثر بهره گرفته است؛ به این‌گونه آثار ادبی، «ادبیات تعلیمی» می‌گویند.

اثر تعلیمی، اثری است که با هدف آموزش و تعلیم، موضوع‌هایی از حکمت، اخلاق، مذهب یا دانشی از معارف بشری را بیان می‌کند. آثار تعلیمی می‌توانند تخیلی - ادبی باشند تا مسئله‌ای را به صورت روایی یا نمایشی با جذابیت بیشتر ارائه دهند. از این‌گونه آثار ادبی، به ویژه در کتاب‌های درسی و ادبیات کودک و نوجوان بهره می‌گیرند. بسیاری از شاهکارهای ادبی (قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، گلستان، بوستان، مثنوی معنوی) و برخی آثار طنز، جنبه‌ی تعلیمی دارند.

چشمه



سرودهٔ «نیما یوشیج» (علی اسفندیاری)

ماجرای این درس ...

تا حالا فکر کردی یک چشمه پی ویژگی‌هایی داره؟ مثلاً زلال و روشنه، هر جا باشه اونجا پُر از گل و سبزه همیشه و فلاحه زندگی رو به همراه خودش میاره. اما همین چشمه با تمام زیبایی‌ها و ویژگی‌هاش به دریا که می‌رسه ...!

غلغله‌زن، پُرشور  
چهره‌نما: (در مورد آب) زلاله،  
شفاف، آنچه از شفافیت چهره در  
آن نمایان باشد.  
تیزباز، شتابنده، سریع

غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزباز

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا

معنی: چشمهٔ پُرشور، زلال و شتابنده‌ای از سنگی جدا و جاری شد.

غلغله‌زن و تیزباز بودن چشمه: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

گاه چو تیری که رود بر هدف

گاه به دهان برزده کف چون صدف

معنی: گاه کفی چون صدف بر رویش قرار می‌گرفت و گاه مانند تیری که به سوی هدف می‌رود به سرعت حرکت می‌کرد.

«دهان داشتن چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «کف چون صدف»: تشبیه (کف: مشبّه؛ چون: ادات تشبیه؛ صدف: مشبّه‌به) / «(چشمه) چو تیری که رود بر هدف»: تشبیه (چشمه: مشبّه؛ چو: ادات تشبیه؛ تیری که رود بر هدف: وجه‌شبهه) / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «د» و «ر»

تاج سر گلبن و صحرا منم

گفت: «در این معرکه یکتا منم

معنی: گفت: «در بین همهٔ موجودات، من یگانه هستم و سرور گل و صحرا هستم.

تاج سر بودن: کنایه از بزرگ و سرور بودن

معرکه: میدان جنگ، جای نبرد،  
غوغا، شلوغی  
تاج سر بودن: بزرگ و سرور بودن  
گلبن: بوتهٔ گل، گل سرخ، بیخ  
بوتهٔ گل

بوسه زند بر سر و بر دوش من

چون بدوم سبزه در آغوش من

معنی: وقتی جاری می‌شوم، سبزه و گیاه در کنارم، سر و دوشم را می‌بوسد. (یعنی سبزه در کنار من می‌روید).

«دویدن چشمه» «آغوش و سر و دوش داشتن چشمه» و «بوسه‌زدن سبزه»: شخصیت‌بخشی

ماه ببیند رخ خود را به من

چون بگشایم ز سر مو شگن

معنی: آن‌قدر زلالم که وقتی امواج پر پیچ و تاب را از مقابل چهره کنار بزنم و ساکن شوم، ماه روی خود را در من می‌بیند.

«موگشادن چشمه» و «رخ داشتن و دیدن ماه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «مو»: استعاره از امواج

قطرهٔ باران که درافتد به خاک / در بر من، ره چو به پایان برد

معنی: قطرهٔ باران که وقتی به روی خاک می‌افتد، گیاهانی همچون گوهر درخشان از آن می‌روید؛ زمانی که در انتهای راهش به من برسد، از شرمندگی سر را پایین می‌اندازد.

«خاک»: مجاز از زمین / «گوهر»: استعاره از سبزه و گیاه / «سر به گریبان بردن»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

باغ ز من صاحب پیرایه شد

ابر ز من حامل سرمایه شد

معنی: ابر سرمایهٔ خود را که باران است، از من می‌گیرد و باغ از من صاحب زیبایی می‌شود.

منظور از سرمایهٔ ابر، بخار آبی است که به آسمان می‌رود و تبدیل به باران می‌شود.

می‌کند از پرتو من زندگی

گل به همه رنگ و برازندگی

معنی: گل که آن همه زیبایی و شایستگی دارد، از روشنایی وجود من زندگی خود را گرفته است.

واج‌آرایی: تکرار صامت «گ»

کیست کند با چو منی همسری؟

در بُن این بردهٔ نیلوفری

معنی: در نهاد این آسمان آبی‌رنگ (و در روی زمین) چه کسی می‌تواند با من برابری کند؟

«مصرع دوم» پرسش انکاری دارد (کسی نمی‌تواند با من برابری کند). / «بردهٔ نیلوفری»: استعاره از آسمان لاجوردی

برازندگی: شایستگی، لیاقت  
پرتو: فروغ و روشنایی

نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به  
نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛  
«بردهٔ نیلوفری»: آسمان لاجوردی  
بُن: بنیاد، بیخ، نهاد، انتهای هر چیز  
همسری: برابری

موقوف‌المعانی

سب از پهلو اسپ  
صد هزاران این  
هفتاد ساله راه

درس یکم: چشمه

زین نَمَط آن مست‌شده از غرور  
رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور  
معنی: آن مست‌شده از غرور به همین شیوه حرکت کرد و زمانی که کمی از آغاز مسیر دور شد.

نمط: روش، نوع  
مبدأ: ابتدا، آغاز

دید یکی بحر خروشنده‌ای  
سهمگنی، نادره جوشنده‌ای  
معنی: دریای خروشان را دید که ترس آور، بی‌نظیر و جوشان بود.

بحر: دریا  
سهمگن: سهمگین، ترس آور  
نادره: بی‌مانند، بی‌نظیر

نعره برآورد، فلک کرده گر  
فریادش آن قدر بلند بود که گوش آسمان را کر کرده بود. چشمانش را سیاه کرده و بسیار ترسناک شده بود.

نعره: فریاد  
فلک: آسمان  
زهره‌در (زهره‌درنده): بسیار ترسناک

نعره‌برآوردن، دیده سیه‌کردن و زهره‌در شدن دریا، و «گرشدن فلک»: شخصیت‌بخشی / «کرکردن فلک» کنایه از صدای بسیار بلند / «سیاه‌کردن دیده» و «زهره در شدن» کنایه از ترسناک‌شدن / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»

راست به مانند یکی زلزله  
درست مانند زمین‌لرزه‌ای، بدنش را بر روی ساحل رها کرده بود. (موج‌های دریا روی ساحل رها می‌شدند).

یله: رها، آرد  
یله‌دادن: تکیه‌دادن، لم‌دادن

«(بحر) به مانند یکی زلزله»: تشبیه (بحر: مشتبه؛ به مانند: ادات تشبیه؛ زلزله: مشتبه‌به) / «تن دریا» و «تن ساحل» و «یله‌دادن دریا»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «تن»: تکرار

چشمه کوچک چو به آنجا رسید  
و آن همه هنگامه دریا بدید  
معنی: وقتی چشمه کوچک به آنجا رسید و آن همه آشوب و غوغای دریا را دید،

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم

«رسیدن چشمه» و «هنگامه دریا»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

خواست کز آن ورطه قدم درکشد  
خواست که از آن گرداب خود را نجات دهد و خود را از آن حادثه برهاند.

ورطه: زمین پست، مهلکه، هلاکت  
برترکشیدن: به بالاتر رسانیدن، (اینجا) خود را رهااندن

«قدم»: مجاز از کل وجود / «قدم درکشیدن» و «خویشتن برتر کشیدن»: کنایه از رهااندن / «قدم درکشیدن و خویشتن برتر کشیدن چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص)

لیک چنان خیره و خاموش ماند  
لیک: انا چنان مات و مبهوت و ساکت ماند که با آن همه خوش‌زبانی دیگر حرفی برای گفتن نداشت.

لیک: انا  
خیره: سرگشته، حیران، فرומانده، لجاج، بیهوده

«خیره و خاموش ماندن و شیرین‌سخنی چشمه»: شخصیت‌بخشی (تشخیص) / «شیرین‌سخنی»: حس‌آمیزی و کنایه از زیبا سخن گفتن / «گوش‌ماندن»: کنایه از ساکت‌شدن / «گوش»: مجاز از قدرت شنوایی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

معانی واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه نمایید.

در بن این پرده نیلوفری  
کیست کند با چو منی همسری؟

راست به مانند یکی زلزله  
داده تنش بر تن ساحل یله

همسری: در متن به معنی «برابری» و امروزه به معنی «ازدواج» است.

راست: در متن به معنی «دقیقاً» و امروزه به معنی «سمت راست یا سخن درست» است.

بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا  
غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزیپا

این سؤال دقیقاً از ما چی می‌خواد؟

منظور از «ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی» این‌که جمله، معمولی در زبان فارسی چه شکلیه؟ در یک جمله، معمولی ما می‌گیم «من آمدم»؛

نمی‌گیم «آمدم من» یا مثلاً می‌گیم «من کتاب را خریدم» نمی‌گیم «خریدم من کتاب را». پس وقتی فعل، آخر جمله میاد و انجام‌دهنده، اون فعل

(نهاد) اول جمله میاد و باقی اجزا، بین اینها، «ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی» رعایت شده: حالا بریم سراغ سؤال

گل از شوق تو  
از آتش رنگ  
بشر را به د





سب از پهلو اسب  
صد هزاران این  
هفتاد ساله راه

درس یکم: چشمه

مجاز

ما در طول شبانه روز بارها و بارها از «مجاز» استفاده می‌کنیم بدون اینکه خودمون فکر داشته باشیم؛ مثلاً این جمله‌ها رو ببین:

- بچه‌جان! غذا تو خوردی؟ - بله مادرم، بله! یا «بشقاب» کامل خوردم.
- مطمئناً منظورت اینه که «غذای داخل بشقاب» رو خوردی، نه «خود بشقاب» رو.
- بچه‌جان! «آب» رو ببند. روزی صدبار باید اینو بهت بگم؟ - چشم پدر من، چشم!
- اینجا منظور پدرت حتماً اینه که «شیر آب» رو ببند، نه «خود آب» رو.
- وای ندیدی! جلو مدرسه یه دست‌فروشه اومده بود، کل «مدرسه» جمع شده بودن دورش.
- در این جمله هم منظور از مدرسه، «دانش‌آموزان مدرسه» است.
- «مجاز» به کار رفتن یک کلمه به جای کلمهٔ دیگه است، اما دوتا شرط داره:

بهروش حرفهای ما

(۱) یه علتی داشته باشه، همین جوری که نمی‌شه.  
(۲) یه سر نخ به شنونده داده بشه تا بدون کلمه در معنای اصلی نیست و از معنای مجازیش استفاده شده.  
مثلاً این جمله رو ببین:

○ «خونه» همسایه‌مون رو دزد بُرد.

فُج، اینجا کلمهٔ «خونه» مجاز از «وسایل خونه» است. از اون‌جایی که «خونه» مکانیه که «وسایل خونه» رو داخلش می‌ذارن، می‌تونه به پای «وسایل خونه» به کار بره. یه سر نخ هم در جمله داریم، اونم فعل «بُردن» هستش که مشخص کرده منظور «خود خونه» نیست، «چون خونه رو که نمی‌شه بپاره یا کرد، فقط می‌شه فرابش کرد.»

مثال:

- آفرین، جان‌آفرینِ پاک را / او که جان بخشید و ایمان «خاک» را
- جان‌آفرینِ پاک (خداوند) به چه کسی جان و ایمان بخشید؟ بله، به «انسان» اما اینجا شاعر به جای «انسان» از «خاک» که جسم انسان ازش درست شده، استفاده کرده.
- چو آشامیدم این «پیمانه» را پاک / درافتادم ز مستی بر سر خاک
- چون شاعر گفته «آشامیدم» پس منظور از «پیمانه» چیزیه که داخل پیمانه است، نه «خود پیمانه».
- تویی رزاق هر «پیدا و پنهان» / تویی خلاق هر «دانا و نادان»
- «پیدا و پنهان» مجاز از «کل هستی» و «دانا و نادان» مجاز از «کل انسان‌ها» است.
- زهی گویا ز تو کام و «زبانم» / تویی هم آشکارا هم نهنم
- «زبان» مجاز از «سخنان و گفته‌ها» است.

قلمرو فکری

۱ پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوهٔ تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

عظمت دریا را دریافت و به ناچیزبودن خود پی برد.

۲ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر / دیده سیه کرده، شده زهره‌در»  
فریادش آن قدر بلند بود که گوش آسمان را کر کرده بود. چشمانش را سیاه کرده و بسیار ترسناک شده بود.

۳ سرودهٔ زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

۱) یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
۲) که جایی که دریاست من کیستم؟	گر او هست حقاً که من نیستم
۳) چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
۴) بلندی از آن یافت کاو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

معنای سرودهٔ سعدی:

(۱) قطرهٔ بارانی از ابری چکید. وقتی آن قطره، بزرگی دریا را دید، شرم‌منده شد.

(۲) گفت: جایی که دریا وجود دارد من کسی نیستم. اگر او وجود دارد حقیقتاً که من وجود ندارم.

(۳) چون خودش را کوچک دید (و متکبر نبود) صدف آن قطره را در آغوش کشید و با جان و دل پرورش داد.

(۴) [پس باید دانست که] کسی به مقام بالایی می‌رسد که افتاده و فروتن باشد و کسی به هستی حقیقی دست می‌یابد که وجودی برای خودش قائل نباشد.

شکمی سیر  
نوش جان کردم تا  
صد هزاران این  
گلابست  
گردد به  
پیش از  
زنگ نقاشی  
گل از شوق  
از آتش رن  
تا عهد تو  
همه بشک  
شد، نقض  
م که بر خیالت راه  
با که شبرو است او  
نه ممکن است  
ید رستم به آواز  
بایه جفت



اوار گشت  
هار است از  
را به کمال  
باه بین فرقاشان  
شم ها را با  
رستم با  
به بیشتر  
ممکن است با  
شبهه بین فرقاشان  
به جویش رو  
چشم ها را  
روان  
باید دید  
فرمانروایی  
واه و روان  
ندان در به  
ی بی شمار  
بستم، عرو

گل از شوق تو  
از آتش رنگ  
بشر را به د



ماجراهای من و درسام-فارسی ۱

مقایسه: در شعر نیما، چشمه مغرور است و نهایتاً پس از ملاقات دریا، به خاطر غرورش از بین می‌رود، اما در شعر سعدی، یک قطره باران با تواضع و فروتنی در دل صدف جا خوش می‌کند و به مرواریدی ارزشمند تبدیل می‌شود.

۴ دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.  
«دریا»، زیرا در این شعر «چشمه» نماد غرور و «دریا» نماد بزرگی و عظمت است. (شما می‌توانید نظر خود را بنویسید.)

### گنج حکمت: خلاصه دانش‌ها

این حکایت از کتاب «داستان‌های صاحب‌دلان» به کوشش «محمد محمدی اشتهاردی» است.

دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید و به او گفت: چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می‌کنی؟

چوپان در جواب گفت: آنچه خلاصه دانش‌ها است، یاد گرفته‌ام.

دانشمند گفت: خلاصه دانش‌ها چیست؟

چوپان گفت پنج چیز است:

- تا راست تمام نشده دروغ نمی‌گویم.

- تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم.

- تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم.

- تا روزی خدا تمام نشده، به خانه دیگری نروم.

- تا قدم به بهشت نگذاشته‌ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.

دانشمند گفت: حقیقتاً که تمام علم را دریافته‌ای، هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت، سیراب شده است.

۵ «آب حقیقت»: اضافه تشبیهی (حقیقت: مشبه؛ آب: مشبه‌به)

تحصیل: فراگیری

قدم گذاشتن، وارد شدن

حقیقتاً: به درستی، به راستی

دریافتن: آموختن

خصلت: ویژگی

## سؤال‌های امتحانی

### بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

عبارات و اشعار زیر را به نثر روان بازگردانی کنید.

- ۱- زهی گویا ز تو، کام و زبانم
- ۲- چو در وقت بهار آبی پدیدار
- ۳- هر آن وصفی که گویم بیش از آنی
- ۴- ابر ز من حامل سرمایه شد
- ۵- دید، یکی بحر خروشنده‌ای
- ۶- راست به مانند یکی زلزله
- ۷- خواست کز آن ورطه قدم درکشد

تویی هم آشکارا هم نهانم  
حقیقت، پرده برداری ز رخسار  
یقین دانم که بی‌شک جانی جانی  
باغ ز من صاحب پیرایه شد  
سهمگنی، نادره جوشنده‌ای  
داده تنش بر تن ساحل یله  
خویشتن از حادثه برتر کشد

### بخش دوم: قلمرو زبانی

معنی واژگان مشخص شده را بنویسید.

- ۸- به نام کردگار هفت افلاک
- ۹- فروغ رویت اندازی سوی خاک
- ۱۰- چون بگشایم ز سر مو شکن
- ۱۱- زمین نَمَط آن مست‌شده از غرور
- ۱۲- دیده سیه کرده شده زهره‌در
- ۱۳- داده تنش بر تن ساحل یله

ماه ببیند رخ خود را به من  
رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

درس یکم: چشمه

۱۴- در ابیات زیر، نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.

ابر ز من حامل سرمایه شد  
باغ ز من صاحب پیرایه شد  
گل به همه رنگ و برازندگی  
می‌کند از پرتو من زندگی

۱۵- در کدام بیت، غلط املائی وجود دارد؟ آن را اصلاح کنید.

الف) خاست کز آن ورطه قدم درکشد  
خویشتن از حادثه برتر کشد  
ب) نعره برآورده فلک کرده کر  
دیده سیه کرده شده زهره‌در

**بخش سوم: قلمرو ادبی**

۱۶- در هر یک از ابیات زیر قسمت‌های مشخص شده، چه آرایه‌هایی پدید آورده است؟

الف) تویی رزاق هر پیدا و پنهان  
تویی خلاق هر دانا و نادان  
ب) راست به مانند یکی زلزله  
داده تنش بر تن ساحل یله  
ج) چون بگشایم ز سر مو شکن  
ماه ببیند رخ خود را به من  
د) قطره باران که درافتد به خاک  
زو بدمد بس گهر تابناک  
ه) در بن این پرده نیلوفری  
کیست کند با چو منی همسری؟  
و) لیک چنان خیره و خاموش ماند  
کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند

۱۷- مصراع دوم بیت زیر چه آرایه‌ای دارد؟

«در بن این پرده نیلوفری  
کیست کند با چو منی همسری؟»

۱۸- در بیت «گل به همه رنگ و برازندگی / می‌کند از پرتو من زندگی» واج‌آرایی کدام صامت (حرف) مشهود است؟

۱۹- «الهی‌نامه» اثر کیست و در چه قالبی سروده شده است؟

۲۰- داستان‌های صاحب‌دلان» به کوشش چه کسی گردآوری شده است؟

۲۱- شعر «چشمه و سنگ» در چه قالبی سروده شده است؟

**بخش چهارم: قلمرو فکری**

۲۲- در بیت زیر منظور شاعر از مصراع دوم چیست؟

«هرآن وصفی که گویم بیش از آنی  
یقین دانم که بی‌شک جان‌جانی»  
۲۳- در مصراع «گل از شوق تو خندان در بهار است»، منظور از «خندان بودن گل» چیست؟

۲۴- با توجه به ابیات زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا  
غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا  
گفت: «در این معرکه یکتا منم  
تاج سر گلبن و صحرا منم»  
الف) شاعر با آوردن صفت «چهره‌نما»، کدام ویژگی چشمه را نشان داده است؟  
ب) عبارت کنایی «تاج سر بودن» به چه معناست؟

شکی سیر  
نوش جان کردم تا  
صد هزاران این  
گلابست  
گردد به  
پیش از  
زنگ نقاشی  
گل از شوق  
از آتش رن  
تا عهد تو  
همه بشک  
شد، نقض  
م که بر خیالت راه  
با که شبرو است او  
به ممکن اس  
ید رستم به آوا  
بایه جفت



اوار گشت  
هار است از  
را به کمال می  
باه بین فرقاشان  
شم ها را با  
رستم با  
به پیتر  
ممکن است با  
شبهه بین فرقاشان  
به جویش رو  
چشم ها را  
رسان  
باید دید  
فرمانروایی  
واه و روان  
ندان در به  
ی بی شمار  
بستم، عر

۱- قلمرو ادبی شامل آرایه‌های ادبی و دیگر اطلاعات مرتبط با ادبیات است. به همین علت سؤالات بخش تاریخ ادبیات و انواع ادبی در این قسمت آمده است تا نظم بهتری بیابند.

گل از شوق تو  
از آتش رنگ  
بشر را به د



## پاسخ سؤال‌های امتحانی

- ۱- چه خوش است که آرزوی قلبی و آنچه بر زبان می‌رانم، درباره‌ی تو باشد، زیرا تو تمام وجودم هستی.
- ۲- وقتی که در فصل بهار نمایان شوی، از چهره‌ی حق (که خودت هستی) نقاب را کنار می‌زنی.
- ۳- هرگونه که بخواهم تو را توصیف کنم، باز هم تو بیشتر از بیان من هستی و مطمئن هستم که بدون تردید، تو اصل حیات و زندگی هستی.
- ۴- ابر سرمایه‌ی خود را که باران است، از من می‌گیرد و باغ از من صاحب زیبایی می‌شود.
- ۵- دریای خروشان را دید که ترس‌آور، بی‌نظیر و جوشان بود.
- ۶- [دریا] درست مانند زمین‌لرزه‌ای، بدنش را بر روی ساحل رها کرده بود. (موج‌های دریا روی ساحل رها می‌شدند).
- ۷- خواست که از آن گرداب خود را نجات دهد و خود را از آن حادثه برهاند.
- ۸- افلاک: جمع فلک، آسمان، چرخ
- ۹- فروغ: روشنایی، پرتو
- ۱۰- شکن: پیچ و خم زلف
- ۱۱- نَمَط: روش، نوع
- ۱۲- زهره‌در: بسیار ترسناک
- ۱۳- یله: آزاد، رها؛ یله‌دادن: تکیه‌دادن، لم‌دادن
- ۱۴- «حامل»: مسند؛ «باغ»: نهاد؛ «گل»: نهاد؛ «پرتو»: متمم
- ۱۵- در گزینه‌ی «الف»، واژه‌ی «خاست» نادرست است و باید به صورت «خواست» نوشته شود.
- ۱۶- الف) «پیدا و پنهان»: تضاد و مجاز از «کل هستی»  
ب) «به‌مانند یکی زلزله»: تشبیه  
ج) «مو»: استعاره از «امواج»  
د) «گهر»: استعاره از «گیاه و سبزه»  
ه) «شیرین‌سخنی»: حس‌آمیزی و کنایه از زیبا سخن گفتن
- ۱۷- مصراع دوم «پرسش انکاری» دارد. (کسی نمی‌تواند با من برابری کند).
- ۱۸- تکرار صامت «گ» واج‌آرایی پدید آورده است.
- ۱۹- اثر عطار نیشابوری است و در قالب «مثنوی» سروده شده است.
- ۲۰- محمد محمدی اشتهاردی
- ۲۱- در قالب مثنوی
- ۲۲- خداوند اصل حیات و زندگی است.
- ۲۳- شکفته‌شدن گل
- ۲۴- الف) زلال و شفاف بودن / ب) بزرگ و سرور بودن